

در رثای استاد دکتر عباس زریاب خویی

به هیچ باغ نبود آن درخت مانندش
که تسدماہ اجل بی دریغ بر کندش

زمانی یکی از بزرگان فرهنگ و ادب ایران در ضمن مقاله‌ای در رثای یکی دیگر از دانشمندان ایران نوشت: «مرگ سایه‌ای خطاپوش دارد!» من هرگاه یکی از فضلا درمی‌گذرد و سخنان اغراق‌آمیز دیگران را درباره‌ او می‌شنوم و می‌خوانم، بی‌اختیار به یاد این جمله حکیمانه می‌افتم و حال که قلم به‌دست گرفته‌ام تا مطلبی در رثای استاد دکتر زریاب بنویسم و به‌قول بیبھی «قلم را لختی بر وی بگریانم»، با خود می‌اندیشم که آیا این جمله در مورد او نیز صادق است یا نه؟ دور از من باد که بگویم استاد زریاب به‌دور از خطا بود. اما درست و منصفانه آن است که بگویم دانش و فضائل اخلاقی او چنان فراوان و فراخ‌دامن بود که جای چندانی برای خودنمایی خطاهای محتمل او نمی‌گذارد. نوشتن و سخن‌گفتن درباره‌ زریاب کار دشواری است. باید جامعیت او را داشت که درینا کسی ندارد. نگاهی به آثار پرمعنی و سنجیده‌ او در فلسفه و کلام و تاریخ و ادبیات و نسخه‌شناسی و خط‌شناسی و تبخّر او در زبانهای عربی و آلمانی و انگلیسی و فرانسه شاهد این مدعا است. من همیشه از خود پرسیده‌ام که مگر ۲۴ ساعت شبانه‌روز زریاب طولانی‌تر از آن دیگران است که این همه می‌داند. بعد به‌خود پاسخ داده‌ام که البته نه، بلکه قدرت ذهن و هوش و حافظه او چند برابر دیگران است. من در ایران و در خارج ایران محضر استادان بزرگ و پراعتباری را درک کرده‌ام. اما در ایران خود را همیشه شاگرد

سه تن از استادانی دانسته‌ام که هرگز در کلاس درسشان ننشسته‌ام و در معنی مرسوم کلمه شاگردشان نبوده‌ام و به آنان امتحانی نداده‌ام و از آنان نمره‌ای نگرفته‌ام. اما غالباً در محضرشان متواضعانه زانورده و چیزها آموخته‌ام: شادروان مجتبی مینوی، شادروان دکتر زریاب و استاد عزیزم حضرت آقای محمدتقی دانش‌پژوه که خدا به سلامتش بداراد. با دکتر زریاب در سال ۱۳۴۵ پس از آن که از امریکا بازگشته و استاد گروه تاریخ دانشکده ادبیات شده بود، آشنا شدم. آن زمان من نیز پس از اتمام تحصیلات به ایران آمده بودم و به‌عنوان استادیار دانشکده ادبیات تدریس می‌کردم. مردی را می‌دیدم با اندامی موزون و خوش‌سیمای و خوشخوی که در اتاق گروه تاریخ می‌نشست: «آفتابی در میان سایه‌ای». هر کس از او سوالی می‌کرد از یک گوشه از تاریخ ایران، و او جواب می‌داد. در پاسخهایش هیچ‌گونه فضل‌فروشی و تفاخر فضیلابی دیده نمی‌شد. یک بار دیدن او کافی بود که هر کس شیفته‌اش شود. گفته‌هایش همیشه چاشنی لطیفه‌ای به‌جا و ناشنیده داشت. با او آشنا شدم و این آشنایی به‌زودی به دوستی انجامید. استاد زریاب به‌فرهنگ ایران پیش از اسلام مهر و عنایتی خاص داشت و از این‌رو نیز مفتخر به برخورداری از لطف او شدم. با آثار استادان متخصص این رشته آشنا بود و خود مدتی با هنینگ استاد نابغه ایران‌شناس در برکلی همکاری داشت. در آن زمان هنینگ به دومناش که یکی از اجلة علمای ایران‌شناس فرانسه بود، نوشت که مرحوم تقی‌زاده یک دانشمند ایرانی را برای تدریس بدو معرفی کرده است که درست همانند مینوی است. هنینگ با مینوی در مدرسه السنة شرقی لندن همکاری داشت و به درخواست او نامه قنسر را که در تهران تصحیح و چاپ کرده بود، در کلاسی که پروفیسور مری بویس نیز شرکت داشت به‌همراهی هنینگ تدریس کرده بود. بعدها پروفیسور بویس ترجمه‌ای انگلیسی از این کتاب را بر اساس تقریرات این دو استاد کم‌نظیر فراهم آورد و منتشر کرد و در جای‌جای آن از هر دو آنان نقل قول کرده است. هنینگ دانشمندی بود سختگیر و به‌دست‌آوردن پسند خاطر او کاری بس دشوار بود. او نابه بود و از دیگران توقع نبوغ داشت که البته انتظار به‌جایی نبود. با این‌همه، احاطه علمی بی‌نظیر زریاب و سازگاری و بردباری و فروتنی او هنینگ را شیفته‌اش کرد تا آن‌جا که از او خواست همیشه در برکلی بماند. اما زریاب که عاشق ایران بود، بازگشت به ایران و شغل کتابداری مجلس سنا را بر استادی دانشگاه برکلی ترجیح نهاد و به ایران بازگشت. زریاب این‌جایی بود. هنگامی که به‌خواست شادروان مینوی «بنیاد شاهنامه فردوسی» تأسیس شد و مقرر گشت که شاهنامه بر اساس نسخ خطی معتبر قدیمی زیرنظر آن استاد علامه تصحیح و

منتشر شود از زریاب دعوت گردید که در این کار مشاور علمی شادروان مینوی باشد. کم اتفاق افتاده است که زریاب «نه» گفته باشد، خصوصاً در این مورد که خواهش از جانب مینوی بود و موضوع تصحیح شاهنامه. زریاب حتی اگر فوجوان دبیرستانی همسایه خانه‌اش از او وقت می‌خواست تا اشکالات عربی یا انگلیسی‌اش را از او بپرسد، با گشاده‌رویی خواهش او را می‌پذیرفت، چه رسد به خواهش شرکت در کاری سترگ همچون تصحیح شاهنامه فردوسی که همه‌اش را به‌دقت خوانده بود و در حل مشکلات آن صاحب‌نظر بود. من نیز افتخار داشتم که همراه دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر علی رواقی در این کار از زمره مشاوران مینوی باشم. پیش از آن هم دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی دانشمند و ادیب و شاعر نامی ایران، در این جلسات مشاوره شرکت می‌کرد و به سبب سفر به خارج از فیض حضور پربرکتش محروم ماندیم. جلسات در محل بنیاد شاهنامه در پشت مجلس شورای ملی در اول خیابان ژاله تشکیل می‌شد. مرحوم مینوی همان‌طور که می‌دانیم در کار تحقیق سختگیر بود، کوچکترین خطایی را بر نزدیکترین و عزیزترین دوستانش نمی‌بخشود. برای رسیدن به حقیقت به بحث و جدل می‌پرداخت و تا قانع نمی‌شد، هیچ سخنی را از هیچ‌کس نمی‌پذیرفت. گاه مباحثات این جلسات به تلخی می‌گرایید، در این جا بود که لطفه‌گویی و ظرافت طبع زریاب مددکار بود و لبخند بر لبان استاد مینوی می‌آورد و چهره غالباً گرفته او را می‌گشود و به زریاب به مزاح می‌گفت: «من از دست تو چه کنم؟» احترام و علاقه و اعتقادی که مرحوم مینوی بدو داشت، به هیچ‌کس نداشت، همان‌طور که علامه مرحوم تقی‌زاده مکرراً می‌گفت: «زریاب مانند فرزند من است» و در کتابی که به زریاب، در همان سالهای جوانیش هدیه کرده بود، نوشته بود «علامه زریاب خوبی».

پس از انقلاب زریاب از دانشگاه کناره گرفت. از آزارها و ایذاهایی که از جاهلان و کم‌خردان و حاسدان می‌دید، هرگز خم بر ابرو نمی‌آورد. سختیها و مشقتها روزگار هرگز از بلندی مناعت طبع او نکاست. مانند همیشه خوش می‌گفت و خوش می‌درخشید. حتی در واپسین شب زندگی که به اتفاق دوست و همکار دیرینش کیکاوس جهانفانداری در بیمارستان به‌دیدارش رفتم، در بستر بیماری شعر می‌خواند و لطفه می‌گفت. چند سالی پس از انقلاب، از اقبال نیک من باز در جلسات علمی بعضی مؤسسات فرهنگی با او شرکت می‌کردم و این زمان با مشاوران و متخصصان دیگری که هر یک به سبب تخصصش در رشته‌ای مانند ادبیات فارسی، عربی، تاریخ، هنر، فقه، فلسفه و اصول و کلام و حدیث و غیره دعوت شده بود، اما زریاب برای «همه‌چیزدانی» اش. در مسائل

دشواری که مطرح می‌شد بی‌اختیار همه نگاهها به سوی آن نادره دوران می‌لغزید و همه گوش خود را آماده شنیدن سخنان حکیمانه او می‌کردند که هرگز به تندی و تلخی آلوده نمی‌شد. آرام و شمرده و پخته و سنجیده و شیرین سخن می‌گفت و اگر نظر او را نمی‌پذیرفتند، بی‌هوده بر آن پافشاری نمی‌کرد. دیری نمی‌گذشت که همه می‌دانستند حق با او بود. در این سالها چند تن از جوانان با استعداد از فیض راهنمایی او در کار تحقیق، خصوصاً در زمینه تاریخ و ادبیات برخوردار بودند. با این که فرصت اندکی داشت، اما با مهربانی ذاتی‌اش، نوشته‌هایشان را می‌خواند و شیوه درست را به آنان می‌آموخت.

استاد زریاب آخرین حلقه از سلسله‌ای بود که تقی‌زاده و قزوینی و مینوی از زمره آن بودند. دانشمندان عظیم‌النظیری که هم معارف ایرانی و اسلامی را می‌دانستند و هم با تحقیقات غربی و متدلوژی جدید آشنا بودند. دریغاً که آخرین حلقه این سلسله را از دست دادیم.^۲

ما چه دانیم که از ما چه سعادت بگذشت
وان تصور نه به اندازه این سینه ماست
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران

یادداشتها:

- ۱ - احسان یارشاطر، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۶، ش ۵ و ۶، ۱۳۴۸، ص ۴۹۸.
- ۲ - در مورد شرح حال و آثار استاد زریاب، نک. به یکی قطره باران، به کوشش احمد تفضلی، تهران، ۱۳۷۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی